

رهیافتی به رابطه فاصله با قافیه و سجع*

- محمدعلی مهدوی راد^۱
- علی اصغر آخوندی^۲

چکیده

«فاصله قرآنی» را به قافیه و سجع تشبیه کرده‌اند. آیا فاصله همچون قافیه و سجع است؟ این مقاله در صدد بررسی ارتباط این سه اصطلاح و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌هاست. فاصله و قافیه هر دو در پایان مقطع سخن آمده و به آن ضرب‌آهنگ می‌دهند؛ با این تفاوت که آنچه برای قافیه عیب به حساب می‌آید، در فاصله عیب نیست. فاصله و سجع نیز در طول تاریخ، سه ارتباط تباین، اتحاد، و عام و خاص را تجربه کرده‌اند. عالمان کلام در ابتدا وجود هر گونه سجع را در قرآن منتفی دانسته و رابطه آن را با فاصله، تباین معرفی کرده‌اند. معدودی نیز به اتحاد عقیده دارند. اما بسیاری از عالمان بلاغت، فواصل دارای حروف همسان را با سجع ممدوح که در آن الفاظ به پیروی از معنا می‌آیند، یکسان می‌دانند. اینان بر

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰.

۱. دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران (mahdavirad@ut.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)
(ali15as51@yahoo.com).

این باورند همان طور که قرآن از زبان عربی استفاده کرده، از صنایع ادبی آن نیز بهره برده است؛ پس می‌توان به وجود سجع در قرآن باور داشت.

واژگان کلیدی: فاصله آیات، قافیه، سجع، قرآن، بلاغت.

مقدمه

بسیاری از عالمان اعجاز و بلاغت در تعریف «فاصله قرآنی»، آن را به قافیه و سجع تشبیه کرده و گفته‌اند که فاصله در آیات، مانند قافیه در شعر و سجع در نثر است (زرکشی، ۱۴۱۵: ۱۵۱/۱؛ سیوطی، بی‌تا: ۲۶۸/۲؛ معرفت، ۱۳۸۶: ۲۱۰/۵). با توجه به این تشبیه، این پرسش‌ها مطرح می‌شوند: این سه اصطلاح چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟ آیا می‌توان فواصل آیات یا برخی از آن‌ها را قافیه یا سجع نامید؟ از آنجا که در قرآن، وجود شعر از پیامبر نفی شده است (ر.ک: یس / ۶۹؛ حاقه / ۴۱)، هر اصطلاح مرتبط با آن نیز باید از ساحت قرآن زدوده شود. با این حال با توجه به قدمت شعر و آشنایی مردم با آن، به علاوه از جنس کلام بودن شعر و قرآن، فاصله را به قافیه مانند کرده‌اند. اما چه تشابه و تفاوتی بین آن دو هست؟ در ارتباط فاصله و سجع نیز دیدگاه اولیه علمای کلام، تنافی و تباین بین آن دو بوده است؛ چرا که فواصل را بلاغت و سجع را عیب می‌دانسته‌اند و مشخص است که هیچ عیبی در قرآن راه ندارد. اما به تدریج برخی متکلمان معتزلی و علمای ادب و بلاغت، این دیدگاه را رد کرده و در جواب به این پرسش که «آیا در قرآن سجع وجود دارد؟» به جنبه مثبت این مسئله پرداخته‌اند.

از نیمه دوم قرن چهارم هجری یعنی زمانی که رمانی (۳۸۶ ق.) به تعریف و تحدید فاصله قرآنی پرداخت، کمتر دانشمندی به طور دقیق و همه‌جانبه به ارتباط سه اصطلاح فاصله، قافیه و سجع، و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنان پرداخته است. در کتب جامع علوم قرآنی همچون *البرهان، الاتقان و التمهید* نیز این جنبه از بحث مغفول مانده است. در ارتباط فاصله و قافیه، فقط به بیان برخی عیوب قافیه که در فاصله عیب محسوب نمی‌شود و در ارتباط فاصله و سجع به این سؤال که «آیا در قرآن سجع هست یا نه؟» و نظرات دانشمندان در این باره پرداخته شده است (زرکشی، ۱۴۱۵: ۱۵۱/۱-۱۵۶؛ سیوطی، بی‌تا: ۲۶۸/۲-۲۷۲؛ معرفت، ۱۳۸۶: ۲۱۰/۵-۲۱۱). در کتاب‌های بلاغی همچون *سرّ الفصاحه، الصناعین و الطراز* نیز اوضاع به همین منوال است. در صورتی که به نظر می‌رسد ابعاد

این موضوع باید بیشتر واکاوی شده باشد. در کتاب‌های اختصاصی فواصل همچون *الفواصل* (نصار، ۱۹۹۹: ۱۹۴-۱۹۵) و *الفاصله فی القرآن* (حسنای، ۱۴۰۶: ۱۳۲-۱۴۳) نیز وضعیت غیر از این نیست. به رغم جستجوهای انجام شده، کتاب یا مقاله‌ای که این ارتباطها، تفاوتها و شباهتها را بررسی کرده باشد، یافت نشد.

در این مقاله سعی شده است هر دو قسمت موضوع، یعنی رابطه فاصله با قافیه و سجع مورد توجه واقع شود. مقاله به دو بخش کلی «فاصله و قافیه» و «فاصله و سجع» تقسیم گردیده که در بخش اول علاوه بر تعریف فاصله و قافیه، به ارتباط، شباهتها و تفاوت‌های آنها پرداخته شده است. در بخش دوم پس از تعریف سجع، رابطه آن با فاصله بررسی شده و سه فرض تباین، اتحاد، و عموم و خصوص من وجه مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از متکلمان قرون سوم و چهارم، طرفدار تباین هستند و علمای ادب و بلاغت در قرن‌های پنجم به بعد به دیدگاه سوم تمایل دارند. در حالت سوم، هر کدام از فاصله و سجع تفکیک شده و قسمتی از هر کدام با دیگری مشترک است. در نتیجه ارتباط فاصله و سجع، دو دیدگاه عدم وجود و وجود سجع در قرآن شکل می‌گیرد که هر کدام نیز از دلایل خاص خود برخوردارند.

۱. فاصله و قافیه

۱-۱. تعریف فاصله

۱-۱-۱. معنای لغوی

فصل دیوار بین دو چیز است و محل به هم پیوستگی دو استخوان از بدن را مفصل می‌گویند. فاصله مهره‌ای است که بین دو مهره دیگر در یک رشته قرار می‌گیرد و نظم موجود را از هم جدا می‌سازد (فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۰۴۲/۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۲۱/۱۱؛ حسینی واسطی زبیدی، بی‌تا: ۱۶۳/۳۰؛ ازهری، ۲۰۰۱: ۱۳۶/۱۲؛ ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱: ۳۲۹/۸).

۱-۱-۲. معنای اصطلاحی

فاصله در علوم قرآنی و مباحث اعجاز و بلاغت از تعریفی دقیق و جامع برخوردار

نیست. تعاریف فاصله را در چند دسته می‌توان ارائه داد:

رمانی (۱۳۸۷: ۹۷) و قاضی ابوبکر باقلانی (۱۹۹۷: ۶۱): «فاصله حروف همگون و شبیه یکدیگرند که در مقاطع کلام آمده و باعث بهتر فهمیدن معانی می‌شوند».

راغب اصفهانی (بی‌تا: ۳۹۵)، ابن منظور (۱۴۱۴: ۱۱/۵۲۴)، ابن خلدون (بی‌تا: ۷۸۱/۱) و...: «فاصله پایان آیات است».

زرکشی (۱۴۱۵: ۱/۱۴۹) و سیوطی (بی‌تا: ۲/۲۶۶): «فاصله کلمه آخر آیه است، مانند قافیه در شعر و سجع در نثر».

محمد حسناوی (۱۴۰۶: ۲۹): «فاصله توافق حروف پایانی آیات در حروف روی یا وزن است».

بر این باوریم که تعریفی دقیق‌تر می‌توان ارائه داد: «فاصله دارای دو جنبه صوتی و دلالی است. از حیث صوت: فواصل حروف و کلمه پایانی آیات هستند که به آیات یک سوره، نظم و آهنگی خاص می‌بخشند. از حیث دلالت: فواصل عبارات و جملات پایانی و مستقل برخی آیات‌اند که دارای اهدافی خاص بوده و با مفاد و محتوای آیه خود ارتباط معنایی قوی و وثیقی دارند».

۲-۱. وجه نام گذاری فاصله

پایان آیات را بدان دلیل فاصله نامیده‌اند که میان دو کلام جدایی ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که آیه از مابعدش جدا می‌شود. دانشمندان اسلامی این اصطلاح را از قول خدای تعالی: ﴿الرِّكَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُضِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ (هود/ ۱) و ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ (فصلت/ ۳) اقتباس کرده‌اند.^۱ آن‌ها به دلیل شرافت و عظمت قرآن تلاش داشته‌اند از اصطلاحی استفاده کنند که بین مردم رایج نبوده و در نثر و نظم عربی نیز استعمال نمی‌شده است. به همین دلیل از اصطلاحات رایجی مانند «قافیه» و «سجع» استفاده نکرده و عنوان فاصله را به کار برده‌اند (ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۵: ۱/۱۵۴؛ سیوطی، بی‌تا: ۲/۲۶۸؛ همو، ۱۴۰۸: ۱/۲۵).

۱. مراد از تفصیل در این آیات، جداسازی بخش‌های قرآن از یکدیگر و تنزل دادن آن به مرتبه‌ای است که روشن و دریافتنی باشد (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۱۷/۵۷۳). در آیه سوره هود، احکام و تفصیل هر دو به آیات برمی‌گردند و بدان معناست که آیات از جهت معانی دارای احکام و تفصیل هستند (همان: ۱۰/۲۲۰). البته به نظر می‌رسد که این معنا از تفصیل در این آیات، مانعی برای اقتباس اصطلاح فاصله از آن‌ها نباشد.

لاشین، ۱۴۰۲: ۶؛ حبیشی، بی‌تا: ۹۹؛ یاسوف، ۱۴۲۷: ۴۶۰؛ همو، ۱۳۸۸: ۳۳۳؛ مکی، ۱۴۲۷: ۴۹۷/۳؛ موسی، ۱۴۱۷: ۵۷۴؛ خرقانی، ۱۳۹۲: ۱۵۲؛ 2/834: Fleisch, 1995: 4/477: Stewart, 2004).

گفته شده است از آنجا که خدای تعالی شعر را از پیامبرش و قرآن سلب کرده، واژه قافیه نیز نباید برای قرآن استعمال شود. در مقابل از استعمال اصطلاح فاصله نیز برای شعر منع شده است؛ زیرا این صفت مختص کتاب خداست (سیوطی، ۱۴۰۸: ۲۵/۱؛ لاشین، ۱۴۰۲: ۶؛ مکی، ۱۴۲۷: ۴۹۷/۳؛ خالدی، ۱۴۲۵: ۳۲۰) و از آنجا که کلمه «سجع» نیز در اصل از صدای پرنده گرفته شده است، شایسته نیست که آن را برای قرآن مورد استفاده قرار داد؛ زیرا شرافت قرآن بسیار بالاتر است. قرآن از صفات خدای تعالی است و جایز نیست برای آن از اوصافی استفاده کرد که اجازه داده نشده است (حبیشی، بی‌تا: ۹۹؛ یاسوف، ۱۴۲۷: ۴۶۰).

در اینجا اشاره به مطلبی که منسوب به جاحظ (م. ۲۵۰ ق.) است، بی‌مناسبت نیست. سیوطی از قول جاحظ گفته است:

سَمِيَ اللهُ تَعَالَى كِتَابَهُ اسْمًا مُخَالَفًا لِمَا سَمِيَ الْعَرَبُ كِتَابَهُمْ، عَلَى الْجُمْلَةِ وَالتَّفْصِيلِ؛
سَمِيَ جَمَلْتَهُ قِرْآنًا كَمَا سَمَوْا دِيوَانًا، وَبَعْضُهُ سُورَةٌ كَقَصِيدَةٍ وَبَعْضُهُ آيَةٌ كَالْبَيْتِ وَآخَرُهَا
فَاصِلَةٌ كَقَافِيَةٍ (بی‌تا: ۵۸/۱).

حسناوی می‌گوید:

هر چه به دنبال منبعی گشتم که این جمله از آن نقل شده، موفق نشدم آن را بیابم. این متن اهمیت بسیار بالایی دارد.... نسبت دادن این متن به ادیب نقاد متکلم، ابوعثمان جاحظ به دو دلیل کار سختی نیست: اول آنکه موضوع آن در نظم قرآن است و جاحظ ید طولایی در تحقیقات قرآنی به ویژه در *البیان والتبیین و الحیوان* و به خصوص کتاب مفقودش *نظم القرآن* دارد. دوم به دلیل منطقی که در این متن وجود دارد و آن مخالفتی است با آنچه عرب کلام خود را به آن نام‌گذاری می‌کند و همچنین سیر از کلی به جزئی که در آن است (۱۴۰۶: ۳۹-۴۰).

با جستجوی زیادی که در کتاب‌های *البیان والتبیین و الحیوان* جاحظ صورت گرفت، نه تنها چنین جمله‌ای، که حتی نشانه‌ای از استعمال اصطلاح فاصله نیز نیافتیم. برعکس حسناوی که برای پذیرش سخن منسوب به جاحظ دلایلی آورده، فکر می‌کنیم

که همچنان جای تأمل بیشتر و دقیق‌تر وجود دارد.

از جمله نکات قابل تأمل آنکه تمام این متن تا قبل از بند آخر مورد قبول است. خداوند نام‌های قرآن، سوره و آیه را به صراحت در کتاب خود به کار برده، اما عنوان فاصله در قرآن استفاده نشده است. بنابراین سخنی که می‌گوید خداوند پایان آیه را فاصله نامیده است، صحیح نیست. نکته دیگر آنکه نام‌های قرآن، سوره و آیه از همان زمان نزول کاملاً در بین مردم رایج و معروف بوده و در روایات نیز بسیار به کار رفته است. اما به این دلیل که اصطلاح فاصله در روایات اسلامی و کتاب‌های دانشمندان اولیه قبل و همزمان با جاحظ یا مورد استفاده قرار نگرفته یا به ندرت به کار رفته است، می‌توان نتیجه گرفت که در قرون اولیه، این اصطلاح رایج و معروف نبوده است. در صورتی که اصطلاح مقابل آن، یعنی قافیه، برای مردم کاملاً شناخته‌شده و رایج بوده است و حتی بسیاری از قصاید با حرف قافیه نام‌گذاری شده‌اند. باید از جاحظ پرسید با توجه به اینکه خداوند پایان آیه را فاصله نامیده، چرا او و عالمان قبل از وی همچون فراء (۱۴۴-۲۰۷ ق.)، این اصطلاح را در کتاب‌های خود به کار نبرده‌اند؟ فراء ترجیح داده است که از «رؤوس آیات» استفاده کند و سیویه نیز فقط سه بار از واژه فواصل استفاده کرده است.

در صورتی که نسبت این متن به جاحظ صحیح باشد، باید بپذیریم که این واژه در زمان جاحظ رایج شده است که البته با توجه با دلایل و قرائن، پذیرش آن نیز سخت است. محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ ق.) که ۵۵ سال بعد از جاحظ زندگی می‌کرده است، در تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن از اصطلاح فاصله و فواصل استفاده نکرده است و فقط اصطلاح «رؤوس الآی» و «مقاطع الکلام» را به کار برده است (ر.ک: طبری، ۱۴۲۰: ۲۸۴/۱۸ و ۱۳۹/۲۴). با توجه به استفاده طبری از این دو اصطلاح که به جای آن‌ها می‌شد از فواصل بهره برد، می‌توان نتیجه گرفت که اصطلاح فاصله حتی ۵۵ سال بعد از جاحظ نیز رسمی و رایج نبوده است. در همین زمان، ابواسحاق زجاج (م. ۳۱۱ ق.) در کتاب معانی القرآن و اعرابه چندین بار کلمه فاصله و فواصل را در کنار رؤوس آیات به کار برده و آن را تعریف کرده است (زجاج، ۱۴۰۸: ۱۲/۱، ۳۸۹، ۲۷۰/۳ و ۲۱۸/۴). تعریف این اصطلاح بدون تعریف اصطلاحات مشابه، نشان‌دهنده آن است که رایج نبوده و

تازه وارد حوزه ادبیات قرآنی و تفسیری شده است. پس با توجه به آنچه گفته شد، جمله منسوب به جاحظ در تسمیه فاصله پذیرفتنی نیست.

۳-۱. تعریف قافیه

قافیه در لغت به معنای از قفا آینده و از پی رونده است و در اصطلاح، یک یا چند حرف مشترک است که در کلمات نامکرر اواخر ابیات یا مصراع‌های کلام منظوم تکرار می‌شود. به عبارت دیگر کلمه‌ای که قسمتی از آن در پایان ابیات یا مصراع‌ها تکرار گردد و به عبارت دیگر متضمن قافیه باشد، قافیه نامیده می‌شود (تجلیل، ۱۳۷۸: ۶۴). صاحب المعجم نیز می‌گوید:

قافیت بعضی از کلمه آخرین بیت باشد، به شرط آنکه آن کلمه بعینها و معناها در آخر ابیات دیگر متکرر نشود (رازی، ۱۳۸۸: ۱۹۵).

۴-۱. ارتباط فاصله و قافیه

فاصله با قافیه از دو جهت در ارتباط است:

نخست آنکه فاصله در لغت به معنای جداکننده دو قسمت است. در کلام نیز جداکننده دو قسمت سخن از یکدیگر است. در این معنا، قافیه یکی از مصادیق فاصله به شمار می‌رود؛ زیرا آن جداکننده دو قسمت از سخنی است که با نام شعر شناخته می‌شود. به عبارتی دیگر فاصله شعر، قافیه نام دارد.

خلیل بن احمد می‌نویسد:

سجع الرجل: آنگاه که به کلامی سخن بگوید که دارای فاصله‌هایی است، مانند قافیه‌های شعر، البته بدون وزن (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱۴/۱).

بر اساس این سخن، فاصله در کلام دارای مصادیقی است که یکی از آن‌ها سجع است و دیگری قافیه؛ قافیه در کلام موزون و سجع در کلام غیر موزون.

زرکشی نیز بر این باور است که فواصل شعر با نام قوافی شناخته می‌شوند؛ چرا که شاعر نزد آن توقف می‌کند و بی‌آنکه از شعر خارج شود، آن را ادامه نمی‌دهد. در حقیقت قافیه همان فاصله است؛ زیرا آخر کلام را جدا می‌کند. پس قافیه در اصطلاح، اخص از فاصله است. بدین گونه هر قافیه‌ای فاصله است و نه برعکس (۱۴۱۵: ۱۵۴/۱).

از دیدگاه زرکشی، رابطه بین فاصله و قافیه عموم و خصوص مطلق است؛ هر قافیه‌ای فاصله است، ولی هر فاصله‌ای قافیه نیست.

دوم آنکه فاصله به معنای اصطلاحی است. این نوع فاصله خود نیز یکی از مصادیق فاصله به معنای لغوی بوده و با قافیه هم‌عرض است. گفته شده که بعد از نزول قرآن، کلام به سه دسته تقسیم شد: نظم، نثر و قرآن. فاصله در هر کدام به نامی نامیده شده است؛ در اولی قافیه، در دومی در صورتی که آهنگین باشد سجع، و در قرآن با همان نام فاصله. باقلانی می‌گوید:

اما اموری که کلام با آن آرام می‌شود، مختلف است؛ گاهی قافیه نامیده می‌شود و آن در شعر است، و گاهی نیز مقاطع سجع، دو کلام را از هم جدا می‌کند و گاهی نیز فواصل نامیده می‌شود.

ایشان قافیه، سجع و فاصله را در عرض هم می‌آورد و اشاره می‌کند که هر سه در محل انفصال کلام واقع می‌شوند. آنگاه فاصله قرآنی را برتر از آن دو معرفی می‌کند: اما فواصل قرآنی چیزی است که فقط مختص به خودش است و شراکت و مناسبتی بین آن و بین سایر کلام‌ها نیست (باقلانی، ۱۹۹۷: ۶۱).

با این توضیحات روشن می‌شود که قافیه از یک طرف از مصادیق فاصله به معنای لغوی است و از طرف دیگر هم‌عرض فاصله اصطلاحی. اما چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین آن دو وجود دارد؟

۵-۱. شباهت‌ها

شباهت فاصله و قافیه را در این موارد می‌توان بررسی کرد:

۱. محل استفاده هر دو کلام است؛ فاصله در پایان آیه قرآن و قافیه در انتهای بیت شعر.
۲. هر دو از حروف پایانی مشابه برخوردارند. روی در قافیه یکسان است و آیات نیز با حروف متمائل و متقارب پایان می‌یابد (ر.ک: نزار، ۱۹۹۹: ۱۹۴).
۳. هر دو از وزن و ضرب‌آهنگ (ایقاع) برخوردارند.

۴. بسیاری از نقش‌ها و کارکردهای قافیه در شعر، در فواصل آیات نیز وجود دارد.^۱ می‌توان نتیجه گرفت دلیل اینکه فاصله را به قافیه تشبیه کرده‌اند، همین شباهت‌ها و آشنایی بیشتر مردم با شعر و قافیه بوده است.

۶-۱. تفاوت‌ها

فاصله و قافیه به رغم شباهت‌ها از تفاوت‌هایی نیز برخوردارند که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان این گونه برشمرد:

۱. قافیه با حرکت خوانده می‌شود، اما فاصله قرآنی مبنی بر سکون است (معرفت، ۱۳۸۶: ۵/۲۲۱-۲۲۲).

۲. برای قافیه عیوبی برشمرده‌اند که برای فاصله عیب محسوب نمی‌شوند. برخی از عیب‌های قافیه عبارت‌اند از: اِطَاء^۲، تَضْمِین^۳ و تَوْجِیْه^۴. نمونه‌ها را بنگرید:

اِطَاء: گفته شده که تکرار قافیه قبل از هفت بیت عیب شمرده می‌شود (بدوی، ۲۰۰۵: ۷۴؛ عف، ۱۳۳۰: ۵۷). اما فاصله در قرآن در مواردی در دو یا سه آیه پشت سر هم تکرار شده

۱. نقش‌هایی که برای قافیه بیان کرده‌اند، عبارت‌اند از: ۱. تأثیر موسیقایی، ۲. تشخیصی که قافیه به کلمات خاص هر شعر می‌بخشد، ۳. لذتی که قافیه از برآورده شدن یک انتظار به وجود می‌آورد، ۴. زیبایی معنوی یا تنوع در عین وحدت، ۵. تنظیم فکر و احساس، ۶. استحکام شعر، ۷. کمک به حافظه و سرعت انتقال، ۸. ایجاد وحدت شکل در شعر، ۹. جدا کردن و تشخیص مصراع‌ها، ۱۰. کمک به تداعی معانی، ۱۱. توجه دادن به زیبایی ذاتی کلمات، ۱۲. تناسب و قرینه‌سازی، ۱۳. ایجاد قالب مشخص و حفظ وحدت، ۱۴. توسعه تصویرها و معانی، ۱۵. القای مفهوم از راه آهنگ کلمات (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۶۲-۱۰۲). تمام یا بسیاری از این نقش‌ها در فواصل آیات نیز قابل پیگیری است.

۲. تکرار قافیه را اِطَاء گویند و بر دو قسم است: جلی و خفی (تجلیل، ۱۳۷۸: ۷۹؛ عقدانی، ۱۳۷۹: ۱۱۸؛ آهی، ۱۳۸۹: ۱۲۵؛ البرز، ۱۳۸۱: ۷۸؛ رازی، ۱۳۸۸: ۳۰۷؛ هدایت، ۱۳۵۵: ۳۱۴-۳۱۵). تکرار کلمه‌ای که حرف روی در آن است؛ چه خود کلمه و چه معنای آن در شعر (معرفت، ۱۳۸۶: ۵/۲۱۰).

۳. تضمین آن است که تمام معنای بیت اول به بیت دوم متعلق و موقوف باشد (رازی، ۱۳۸۸: ۳۱۱). تعلق و ارتباط آخر بیت به اول بیت بعدی است (معرفت، ۱۳۸۶: ۵/۲۱۰؛ حسناوی، ۱۴۰۶: ۱۴۱).

۴. توجیه از عیوب قافیه و زیرمجموعه اصطلاحی به نام «سناد» است و آن اختلاف در حرف ما قبل روی است (معرفت، ۱۳۸۶: ۵/۲۱۰). سناد در شعر عرب اختلاف حذو است و اختلاف تأسیس، و در شعر پارسی اختلاف ردف است (رازی، ۱۳۸۸: ۳۰۶). اختلاف حرف ردف است؛ خواه اصلی باشد یا زاید؛ چون اختلاف «زندگانی و نشینی» و «یاری و دوری» و... (تجلیل، ۱۳۷۸: ۷۷؛ ر.ک: عقدانی، ۱۳۷۹: ۱۱۷؛ آهی، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

است؛ مانند: ﴿كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۱۰۱) و ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره/ ۱۰۲؛ بقره/ ۱۰۳). واژه «يعلمون» در سه فاصله متوالی و پشت سر هم تکرار شده و زشت و قبیح هم نیست (زرکشی، ۱۴۱۵: ۱۵۴/۱-۱۵۵؛ حسناوی، ۱۴۰۶: ۱۴۱). واژه «ولدا» نیز در آیات ۸۸ تا ۹۵ سوره مریم سه بار تکرار می‌شود و این تکرار در سه آیه نزدیک به هم عیب شمرده نشده است. تضمین: ارتباط قافیه به مابعدش در صورتی که بدون آن، کلام تمام نباشد، نیز قبیح است، اما در فواصل قرآن خیر. مانند دو سوره «فیل» و «قریش» که فاصله «ما کول» در سوره فیل به «لَا يَلَا فِ قُرَيْشٍ» ارتباط دارد و یا مانند فرموده خدای تعالی: ﴿وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُونَ عَلَىٰ مِصْبِحِينَ* وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (صافات/ ۱۳۷-۱۳۸) که «وباللیل» متعلق به «مصبحین» در آیه قبل است (حسناوی، ۱۴۰۶: ۱۴۱).

توجیه: اختلاف حرکت در حرف روی و حرف ما قبل آن است که در شعر قبیح است، اما در فواصل خیر؛ مانند ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ با ﴿وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران/ ۷۲-۷۳) و ﴿لَا تَخْلِفُ الْمِيْعَادَ﴾ با ﴿حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ (آل عمران/ ۱۹۴-۱۹۵) و ﴿وَالطَّارِقِ﴾ با ﴿الثَّقَابِ﴾ (طارق/ ۲-۳؛ زرکشی، ۱۴۱۵: ۱۸۸/۱؛ سیوطی، بی‌تا: ۲۶۷/۲؛ همو، ۱۴۰۸: ۲۴/۱؛ معرفت، ۱۳۸۶: ۲۱۰/۵). با وجود اینکه حرکت حرف پایانی یا قبل از آن متفاوت است، عیب به حساب نیامده است.

۳. در فواصل قرآنی گاهی فاصله‌ای به صورت منفرد می‌آید، در صورتی که در قافیه چنین چیزی وجود ندارد؛ مانند ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ (ضحی/ ۱۱؛ عف، ۱۴۳۰: ۵۷). آیه آخر این سوره با حرف «ث» پایان یافته است که منفرد است و در آیات قبل تکرار نشده است.

با توجه به تفاوت‌های گفته‌شده نتیجه می‌گیریم که فاصله قرآنی از هر گونه قید و شرطی آزاد است و همین نیز به زیبایی و جمال آن می‌افزاید. صبحی صالح در مقایسه فاصله و قافیه می‌گوید:

فاصله از هر قیدی آزاد، و در نظم از هر تکلف و تصنعی به دور، و در الفاظ از هر گونه پیچیدگی رهاست. آن نیست جز اسلوبی که غرضش را بدون هیچ کاستی ادا می‌کند، نرم می‌شود و شدت می‌گیرد، آرام می‌شود و برمی‌خروشد. نرم و روان جاری می‌شود، به سان جاری شدن آب آنگاه که نهالی را آبیاری می‌کند، یا همچون طوفانی سرد و زوزه کش، شدت و سرعت می‌گیرد و نفس‌ها را می‌برد (۱۹۷۷: ۳۴۰: ۱۳۷۹: ۴۸۳).

۲. فاصله و سجع

۱-۲. معنای سجع

واژه سجع آن گونه که لغویان گفته‌اند، در اصل به آواز یکنواخت کبوتر و فاخته و یا صدای ممتد و ناله گون شتر هنگامی که دردی در خود احساس کند، اطلاق می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱۴/۱؛ ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱: ۲۹۷/۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵۰/۸؛ حسینی واسطی زبیدی، بی‌تا: ۱۸۱/۲۱؛ علوی یمنی، ۱۴۲۳: ۱۲/۳؛ ر.ک: حموی، ۲۰۰۴: ۴۱۱/۲؛ همو، بی‌تا: ۱۳۶/۲).

این کلمه آنگاه که در وادی سخن وارد شده، به کلمات هم‌آهنگ آخر قرینه‌های کلام اطلاق شده است (همایی، ۱۳۷۰: ۴۱) و گفته‌اند کلام نثری است دارای فواصل همچون قافیه‌های شعر اما بدون وزن (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱۴/۱؛ ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱: ۲۹۷/۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵۰/۸).

این واژه از نظر اصطلاحی در علوم بلاغی تعاریف بسیاری به خود دیده است که البته قالب همه آن‌ها یکی است. به برخی از این تعاریف بنگرید:

- السجع: الکلام المقفی أو موالاة الکلام علی رویّ (فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۷۲۷/۱؛ حسینی واسطی زبیدی، بی‌تا: ۱۸۱/۲۱).

- السجع: هو تواطؤ الفاصلتین من النثر علی حرف واحد (ابن اثیر جزری، بی‌تا: ۲۱۰/۱؛ صعیدی، ۱۴۲۶: ۶۵۳/۴؛ بنی عطا، ۲۰۱۱: ۱۴).

- السجع فی کلام العرب أن یأثلف أواخر الکلم علی نسق، کما تأثلف القوافی (مبرد، ۱۴۱۷: ۱۸۷/۲).

- أن یکون الجزاء متوازیین متعادلین، لا یزید أحدهما علی الآخر، مع اتفاق الفواصل علی حرف بعینه (عسکری، ۱۴۱۹: ۸۰).

- تماثل الحروف فی مقاطع الفصول (خفاجی حلبی، ۱۴۰۲: ۱۷۱/۱).

- هو موالاة الکلام علی وزن الواحد (باقالانی، ۱۹۹۷: ۵۷).

- هو توافق الفاصلتین فی الحرف الآخر من النثر (هاشمی، ۱۳۷۰: ۴۰۴؛ حبیبی، بی‌تا: ۹۹؛ ملکبان، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

در فارسی نیز جلال‌الدین همایی آن را این گونه تعریف کرده است:

سجع آن است که کلمات آخر قرینه‌ها، در وزن یا حرف روی یا هر دو موافق باشند (۱۳۷۰: ۴۱).

گزیده سخن آنکه کلام مسجع باید دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

۱. داشتن حداقل دو قرینه و فاصله.
 ۲. اتحاد و تماثل کلماتِ پایان قرینه‌ها در حرف آخر.
 ۳. هم‌وزنی و هم‌آهنگی کلماتِ پایان قرینه‌ها.
 ۴. در بهترین حالت تساوی و تعادل دو قرینه در طول.
- این ویژگی‌ها باید در ظاهر و الفاظ کلام رعایت شود، اما از نظر معنوی کلام مسجوع می‌تواند یکی از دو صورت ذیل را به خود بگیرد:
- نخست: کلمات هم‌وزن و متماثل در حروف پایانی از معنای مورد نظر تبعیت کنند. به دیگر سخن، کلماتی در آخر فقرات قرار گیرند و هم‌آهنگی به وجود آورند که معنا نیز اقتضای آن را داشته باشد.
- دوم: کلمات هم‌وزن و متماثل در حروف پایانی، بار بر معنا شوند؛ یعنی فقط برای هم‌آهنگی و هم‌وزنی در پایان فقرات بیابند، بی‌آنکه معنا اقتضای آن را داشته باشد و به سخن دیگر معنا از لفظ پیروی کند.
- سجع اگر به گونه‌ی اول باشد، مقبول و پسندیده و بدون تکلف، و اگر به شکل دوم باشد، مذموم و ناپسند و همراه با تکلف است. این نکته در سخنان بزرگانی از جمله ابن سنان خفاجی حلبی (۱۴۰۲: ۱۷۳/۱)، زرکشی (۱۴۱۵: ۱۵۲/۱)، بنت‌الشاطی (بی‌تا: ۲۵۹)، ابوزهره (بی‌تا: ۲۶۷) و دیگران به وضوح بیان شده است.

۲-۲. رابطه فاصله و سجع

پس از روشن شدن معنای سجع باید به بررسی رابطه آن با فاصله پردازیم. سجع نیز همچون قافیه یکی از مصادیق فاصله به معنای عام لغوی است. این مطلب به وضوح در این جمله قابل درک است:

سجع، سخن گفتن با کلام دارای فواصل است و آن شبیه قافیه در شعر است، البته بدون وزن (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱۴/۱؛ ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱: ۲۹۷/۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵۰/۸).

اما رابطه فاصله قرآنی و سجع را می‌توان در سه حالت تصور کرد:

۱-۲-۲. تباین

در این حالت، فاصله و سجع هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند. برخی مانند رمانی و باقلانی این دیدگاه را داشته، معتقدند که فواصل به دلیل پیروی لفظ از معنا بلاغت بوده و اسجاع به سبب تبعیت معنا از لفظ عیب به حساب می آیند. رمانی می نویسد:

فواصل بلاغت، و اسجاع عیب است؛ زیرا فواصل تابع معانی، اما سجع معانی تابع الفاظ است و آن دگرگونی در حکمتی است که در دلالت نهفته است؛ زیرا روشن ساختن معانی، حکمت و هدف بوده و مورد نیاز است و هر گاه هم شکلی حروف خلاف آن باشد، عیب محسوب می شود؛ چرا که تکلفی بی دلیل بوده و حکمتی در آن نیست. آن مانند تاج زیبایی است که زنگی بر سر نهاده و از رونق افتاده است یا همانند فلادۀ مرواریدی است که به گردن سگی بسته شده و قیح و عیب آن برای هر کسی که کمترین درکی داشته باشد آشکار است (۱۳۸۷: ۹۷-۹۸).

به نظر می رسد که سجع در نگاه رمانی فقط کلامی است که کاهنان بر زبان جاری می کنند و جز آن، حالت دیگری برای سجع تصور نمی شود:

ملاحظه می کنیم که رمانی در زمینه سجع، متأثر از سجع کاهنان است که بدون توجه به معنا فقط قصد اتحاد حروف را دارند و بی آنکه معنا در ذات خود برای آنان دارای ارزش باشد، کلماتی سرگردان که بتوانند مقاطع را متحد گردانند، کنار یکدیگر ردیف می کنند (ابوزه، بی تا: ۲۶۷).

گویا این دیدگاه در دوره ای از زمان فراگیر و رایج بوده است، به گونه ای که در تقسیم مقاطع هم شکل، یک قسم آن را سجع کاهن می دانستند و به سجعی دیگر جز آن قائل نبودند. به این سخن توجه کنید:

کاهن کسی است که در سخنش با نوعی از تکلف برای هم شکل کردن مقاطع، سجع می گوید و آن امری است ضد حکمت؛ چرا که حکمت اقتضای پیروی لفظ از معنا را دارد. انسان برای روشن سازی معنا محتاج کلام است و قطعاً بلاغت در فواصل است که در آن، لفظ از معنا پیروی کند. بنابراین هم شکلی مقاطع بر سه نوع است: فواصل بلاغت، سجع کاهن و قافیه که وزن را پیروی می کند (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۰/۱۰۵).

به هر حال این دیدگاه که سجع را فقط در کلام کاهنان می یابد و به نوع دیگری از سجع که ممدوح بوده و الفاظ در تبعیت از معانی بیابند، قائل نیست، حالتی جز تباین بین

سجع و فاصله نمی‌یابد. باقلانی نیز همانند رمانی، وجود سجع را در قرآن نفی می‌کند: اگر به حساب آنان آنچه در قرآن است سجع باشد، باید مذموم و بی‌ارزش باشد؛ زیرا سجع هر گاه وزن‌هایش متفاوت و سبک و سیاقش مختلف گردد، کلامی قبیح می‌شود. در حالی که برای سجع روشی مرتب و محفوظ و راهی ثابت است که اگر گوینده در آن اختلالی به وجود آورد، کلامش مختل شده و به خروج از فصاحت منسوب می‌شود؛ همان‌سان که اگر شاعر از وزن مشخص خود خارج شود، خطا کرده و شعرش بی‌ارزش و چه‌بسا از شعریت خارج شود (باقلانی، ۱۹۹۷: ۵۹).

وی آنگاه در جمله‌ای کوتاه و رسا بیان می‌کند:

فواصل قرآن چیزی است که فقط مخصوص به آن است و هیچ شراکت و تناسبی بین قرآن و سایر کلام‌ها در فواصل نیست (همان: ۶۱).

محمد ابوزهره این دیدگاه را چنین تبیین کرده است:

برای قرآن حلاوتی در الفاظ و اسلوب و فواصل و غیر فواصل می‌یابیم که در غیر آن نیست و این همان چیزی است که ما برای تقریب به ذهن، نامش را «نظم» می‌گذاریم... می‌گوییم که نظم قرآن از هیچ کدام از انواع نظم که نزد اهل بیان شناخته شده است، نیست؛ نثر مرسل نیست، نثر مصنوع نیست، نثری که در آن کلمات مزدوج باشد نیست، همان گونه که نثر مسجوع نیست. در آن فواصل شبیه سجع نیست و آن چیزی غیر از این و غیر از آن است (بی‌تا: ۲۵۶؛ نیز، رک: زرکشی، ۱۴۱۵: ۱۵۱/۱-۱۵۲؛ سیوطی، بی‌تا: ۲۷۰/۲؛ معرفت، ۱۳۸۶: ۱۹۷/۵-۱۹۸؛ قطان، ۱۴۱۳: ۱۵۳؛ مرسی، ۱۴۲۰: ۶۵؛ یاسوف، ۱۴۲۷: ۴۶۳؛ عامر، ۱۹۸۸: ۲۰۲؛ عمری، ۱۹۸۲: ۱۷۱؛ غازی، ۱۴۳۱: ۲۰۷؛ Fleisch, 1995: 2\834).

۲-۲-۲. اتحاد

در این حالت، فاصله و سجع یکسان‌اند. تنها دکتر فتحی احمد عامر را می‌یابیم که فاصله و سجع را یکسان می‌داند و می‌نویسد:

ما تنافر و دوری بین فاصله و سجع در قرآن نمی‌یابیم؛ چرا که فاصله - فرق نمی‌کند که کلمه آخر آیه باشد یا آخر جمله یا حروف هم‌شکلی که در مقاطع قرار می‌گیرند و فهم معنا به وسیله آن‌ها واقع می‌شود یا کلامی که از مابعدش متفصل می‌شود. منافاتی با سجع ندارد که کلام مقفی یا کلامی است که بر روی یکسان و پشت سر هم

می‌آید یا همان حروف هم‌شکل در مقاطع که فهم معنا به وسیله آن صورت می‌گیرد یا کلام منفصل از مابعدش است، همان طور که درباره فاصله گفته شده است. پس اعتقاد به سجع در قرآن، تقریر برای فاصله است و اعتقاد به فاصله در حقیقت امر، انکاری برای سجع نیست؛ زیرا آن دو، متلاقی در معنای هم هستند (۱۹۸۸: ۲۱۶).

سپس می‌نویسد:

کلمه آخر آیه، «رأس آیه» یا «فاصله» است و آنگاه که آیات به یک شیوه، همراه با اشتراک در حروف آخرشان پشت سر هم می‌آیند، فواصل یا اسجاع نامیده می‌شوند. فرقی بین آن دو نیست، جز اینکه فواصل اعم است (همان).

ایشان تا قبل از جمله آخر، در اتحاد فاصله و سجع سخن گفته است، اما در آخرین جمله، فاصله را اعم از سجع می‌داند.

۲-۳. عام و خاص من وجه

در این حالت هر کدام از فاصله و سجع را به دو نوع می‌توان تقسیم کرد:

الف) فاصله:

نوع اول: هم‌سانی و هم‌شکلی حروف در کلمات مقاطع (متماثل).

نوع دوم: نزدیک به هم بودن حروف در کلمات مقاطع (متقارب).

ب) سجع:

شکل اول: تبعیت الفاظ از معانی (ممدوح و مقبول).

شکل دوم: تبعیت معانی از الفاظ (مردود و ناپسند).

در این حالت، فواصل متماثل همان سجع در شکل اول است.

ابن سنان خفاجی (م. ۴۶۶ ق.). اولین کسی است که در رد رمانی این دیدگاه را بیان کرده است: «اینکه رمانی گفته است فواصل بلاغت، و سجع عیب است و دلیل آن را تبعیت معانی از الفاظ در سجع، و الفاظ از معانی در فواصل دانسته، صحیح نیست. در این زمینه باید گفت که اسجاع حروف متماثل در مقاطع کلام بوده و فواصل هم بر دو قسم است: قسمی از آن که حروف متماثل در مقاطع کلام آمده، سجع است و قسمی دیگر که حروف متقارب بوده و نه متماثل، سجع نیست. متماثل و

مقارَب از دو حالت خارج نیستند؛ یا با طوع و رغبت و سهل و آسان آمده و تابعی از معانی هستند و یا با تکلف و سختی آمده و معنا از آن‌ها تبعیت می‌کند. اگر از قسم اول باشند، محمود و پسندیده و نشانه فصاحت و حسن بیان هستند و اگر از قسم دوم باشند، مذموم و مردودند. در قرآن به خاطر فصاحت بلندمرتبه‌اش، در هر دو نوع متمائل و مقارَب، فقط از قسم محمود و پسندیده آمده است.

الف) نمونه‌هایی از متمائل در قرآن:

- ﴿وَالطُّورِ * وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ * فِي رِقِّ مَنشُورٍ * وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ﴾ (طور / ۴-۱).
- ﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى * تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى * الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه / ۵-۱).
- ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا * فَأَنْزِلْنَهُنَّ نَقْعًا * فَوْسَطِنَ بِهِ جَمْعًا﴾ (عادیات / ۵-۱).
- ﴿وَالنَّجْرِ * وَبِئَالِ عَشِيرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ﴾ (فجر / ۴-۱).
- ﴿اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ * وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكَلَّأُوا أَمْرٌ مُّسْتَقَرٌّ﴾ (قمر / ۳-۱).

سجع نامیدن این آیات جایز است؛ زیرا معنای سجع در آن‌ها بوده و در شرع نیز مانعی وجود ندارد که آن را منع کند.

ب) نمونه‌هایی از مقارَب در قرآن:

- ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (فاتحه / ۴-۳).
 - ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ * بَلْ عَجَّبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ (ق / ۲-۱).
- این موارد سجع نامیده نمی‌شوند؛ چرا که بیان شد که سجع حروف هم‌شکل است» (خفاجی حلبی، ۱۴۰۲: ۱۷۲/۱).

این سخن کاملاً درست است؛ زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد سجع را که نوعی خاص از کلام است، فقط برای کاهنان بدانیم و چون آنان این گونه سخن می‌راندند، آن را طرد کنیم و یا معتقد باشیم که در سخن مسجوع، همیشه معانی به دنبال الفاظ می‌آیند. بنابراین حرف ابن سنان کاملاً منطقی به نظر می‌رسد و بر اساس آن باید رابطه فاصله و سجع را عام و خاص من وجه شمرده و فاصله‌های متمائل را سجع به حساب آوریم، اگرچه در اطلاق آن‌ها به عنوان سجع ملاحظاتی را رعایت می‌کنیم.

محمد ابوزهره نیز بر این باور است: «با تحقیق متوجه می‌شویم که فواصل اعم از سجع است. پس یا حروف در مقاطع متحدند که سجع را می‌سازند یا به هم نزدیک هستند که فقط فاصله است. این رأی ابن سنان در کتاب *سرّ الفصاحه* است. البته این سخن بدین معنا نیست که هر فاصله‌ای که الفاظش تابع معناست، پس حسن، فصیح و نیکوست و این گونه نیست که هر سجعی که معانی تابع الفاظ است، پس تکلف است. بلکه تعمیم دادن حسن به هر غیر سجعی و قبح به هر سجعی خطاست. در این شکی نیست که همه فواصل قرآن از نوع بلیغ است و الفاظ به دنبال معانی می‌آید و همچنین تردیدی نیست که در قرآن مقاطعی وجود دارد که حروف در آن با یکدیگر هم‌شکل و متحدند و مقاطعی نیز هست که حروف آن متحد نبوده بلکه متقارب می‌باشند. از مقاطعی که حروف در آن متحدند، می‌توان نمونه‌های زیر را مثال زد:

- ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ * وَجُوهٌ يُؤْمِنُ خَاشِعَةً * عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً * نُسْتَعِيذُ مِنْ عَيْنِ آيَةِ * لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ صَرِيحٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ * وَجُوهٌ يُؤْمِنُ تَاعِمَةٌ﴾ (غاشیه / ۸-۱).
 - ﴿وَالطُّورِ * وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ * فِي رِقِّ مَنشُورٍ * وَالْبَيْتِ الْمُعْمُورِ * وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ * وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾ (طور / ۸-۱).

- ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا * فَأَأْتِيَنَ بِهِ نَعْمًا * فَوْسَطِنَ بِهِ جَمْعًا * إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ * وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكِ لَشَهِيدٌ * وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ (عادیات / ۸-۱).

این چنین است که حروف را در دو مقطع یا بیشتر متحد می‌یابیم. سپس آن در مقاطع بعدی به حرفی دیگر تغییر می‌کند.

حروف متقارب مانند: ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ * بَلْ مَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ * أُنزِلْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكِ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ * بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٌ * أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَرَبَّانَاهَا وَمَالِهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ (ق / ۶-۱) (ابوزهره، بی‌تا: ۲۶۷-۲۶۸، ر.ک: قطان، ۱۴۱۳: ۱۵۳-۱۵۴).

پس واژه فاصله، واژه عامی است که شامل همه فواصل قرآنی می‌شود؛ چه فواصلی که مرسل‌اند و چه مسجع و البته نه همه فواصل مرسل‌اند و نه همه مسجع. قسمتی از فواصل مسجع و قسمتی دیگر مرسل‌اند. این مطلبی است که بسیاری از محققان از آن غفلت ورزیده‌اند و در نتیجه سبب بسیاری از اختلافات در فواصل و اسجاع شده

است. میان دو واژه فواصل و اسجاع، عموم و خصوص من وجه برقرار است. فواصل عام است برای همه فواصل و اسجاع مخصوص به فواصل مسجوع است. نمی‌توان آیاتی را که فواصلش غیر مسجوع است، از قبیل سجع دانست و بسیاری از محققان از این امر معلوم غفلت کردند (خضر، ۱۴۳۰: ۵۶).

بدین ترتیب مشخص گردید که رابطه فاصله و سجع در سه حالت تباین، اتحاد و عموم و خصوص من وجه ممکن است. گرچه در قرون اولیه به دلیل شرایط، افرادی رابطه آن‌ها را از نوع تباین می‌دانستند، اما واقعیت امر آن است که رابطه بین آن دو را باید از نوع سوم یعنی عموم و خصوص من وجه در نظر گرفت؛ یعنی فواصل متماثل قرآن از نوع سجع ممدوح است که لفظ به تبعیت از معنا می‌آید.

۲-۳. سجع در قرآن

در کتاب‌های علوم قرآنی و اعجاز که از فاصله سخن رفته است، این پرسش مطرح است: «هل فی القرآن سجع؟». متقدمان با توجه به دیدگاه خود در زمینه سجع به آن پاسخ داده، متأخران نیز بیشتر به بیان دیدگاه‌های آنان پرداخته‌اند. پاسخ این پرسش با توجه به قسمت قبل، معلوم گردید، اما کمی بیشتر به این موضوع می‌پردازیم. دانشمندان در این زمینه، دیدگاه یکسانی ندارند؛ به ویژه اگر در نظر بگیریم که این موضوع در قرون اولیه، جنبه کلامی نیز داشته و بزرگان دو مکتب اشاعره و معتزله در آن به بحث و جنجال پرداخته‌اند. بیشتر اشاعره وجود هر گونه سجعی را در قرآن نفی، و تعدادی از عالمان معتزلی برای وجود سجع ممدوح در قرآن مشکلی نمی‌دیده‌اند (بنت‌الشاطی، بی‌تا: ۲۵۴). بعد از آن، عالمان ادب و بلاغت نیز به این حوزه ورود کرده و موضوع جنبه ادبی و بلاغی نیز به خود گرفته است. یکی از محققان، دانشمندان را در این زمینه خاص، متعلق به دو مدرسه کلامی و ادبی دانسته و نوشته است:

علما از قدیم پیرامون جواز اطلاق سجع بر بعضی از فواصل قرآنی اختلاف نموده و عموماً در دو مسیر حرکت کرده‌اند: نخست کسانی که مانعی برای اطلاق سجع بر فواصل متحد قائل نیستند. عالمان مدرسه ادبی پرچمداران این گرایش هستند. دوم کسانی که وجود سجع را در قرآن کریم جایز نمی‌دانند. طرفداران این دیدگاه در مدرسه کلامی قرار می‌گیرند (ابوحسان، ۱۴۳۱: ۹۵).

اکنون دیدگاه‌های دو گروه و دلایل آن‌ها را به اختصار از نظر می‌گذرانیم:

۲-۳-۱. مخالفان

از میان مخالفان وجود هر گونه سجعی در قرآن باید از زمانی (۱۳۸۷: ۹۷-۹۸) و باقلانی (۱۹۹۷: ۵۹-۶۱) نام برد. از آنجا که سخنان آنان در قسمت قبل آورده شد، اکنون فقط به دلایلی که آنان و پیروانشان بیان کرده‌اند، اشاره می‌کنیم:

۱. اولین و شاید اصلی‌ترین دلیل این گروه در سبب منع، رعایت ادب، احترام و تعظیم حرمت قرآن است.
۲. واژه سجع برگرفته از آواز کبوتر است و در اصل برای پرندۀ وضع شده و همچنین این آواز معنای خاصی را نیز تداعی نمی‌کند، لذا نباید آن را برای قرآن کریم استعمال کرد. به سخن دیگر، شأن قرآن بالاتر از آن است که چنین واژه‌ای برای آن به کار رود.
۳. قرآن کلام الهی است و نباید برای آن از واژه‌ای استفاده کرد که بشر برای کلام خود به کار برده است.
۴. قرآن صفت خداوند است و وصف آن با صفتی که اجازه داده نشده، جایز نیست، همان گونه که در حق خود حضرت حق جایز نیست، اگرچه معنا صحیح باشد.
۵. سجع در اصل، تبعیت معنا از لفظ است، ولی در قرآن، الفاظ از معنا تبعیت می‌کنند.
۶. سبب منع، حدیث رسیده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مذمت سجع است.^۱
۷. قرآن از جنس کلام عرب نیست. اگر سجع در قرآن پذیرفته شود، خارج از اسلوب سخن عرب نخواهد بود و اعجاز آن مورد خدشه واقع می‌شود.
۸. سجع توسط کاهنان عرب به کار می‌رفت و آنان نبوت را نفی می‌کردند، به همین دلیل استعمال آن برای قرآن شایسته نیست (زمانی، ۱۳۸۷: ۹۸؛ باقلانی، ۱۹۹۷: ۵۷-۵۹؛ سیوطی،

۱. روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که برخی آن را به معنای مذموم بودن سجع دانسته‌اند: «وقد روی آن النبی صلی الله علیه و آله قال للذین جاؤوه وکلموه فی شأن الجنین: کیف ندی من لا شرب ولا أکل، ولا صاح فاستهل، ألیس دمه قد یطل؟ فقال: أسجاعة کسجاعة الجاهلیة؟ وفی بعضها: أسجعاً کسجع الکهان؟» (مجلسی، بی تا: ۱۵۳/۲۴؛ قشیری نیشابوری، بی تا: ۱۳۰۹-۱۳۱۰، ح ۱۶۸۱؛ سجستانی ازدی، بی تا: ۳۱۶/۴، ح ۴۵۷۰ و ۱۶۱/۱۲، ح ۳۹۵۹؛ مالک بن انس، ۱۴۱۳: ۲۳/۳، ح ۶۷۳؛ طبرانی، ۱۴۱۵: ۳۹۶/۲۰، ح ۱۷۶۹۶؛ ابن اثیر جزری، ۱۳۹۹: ۲۱۵/۴؛ همو، ۱۳۹۰: ۴۳۱/۴، ح ۲۵۰۹؛ باقلانی، ۱۹۹۷: ۵۸؛ ازهری، ۲۰۰۱: ۲۱۹/۱).

بی‌تا: ۲۶۹-۲۷۰؛ معرفت، ۱۳۸۶: ۵/۲۱۳-۲۱۵؛ حموی، ۲۰۰۴: ۲/۴۱۱؛ همو، بی‌تا: ۲/۱۳۶؛ حبیبی، بی‌تا: ۹۹؛ حسناوی، ۱۴۰۶: ۹۱-۹۵؛ لاشین، ۱۴۰۲: ۹؛ نصّار، ۱۹۹۹: ۱۲-۱۳، ۵۳، ۶۱-۶۲ و ۷۷؛ بنت‌الشاطی، بی‌تا: ۲۵۴ و ۲۶۸؛ یاسوف، ۱۴۲۷: ۴۶۰ و ۴۶۶؛ عامر، ۱۹۸۸: ۲۰۲-۲۰۳؛ قطان، ۱۴۱۳: ۱۵۳؛ ابوزهره، بی‌تا: ۲۶۷؛ عبدالجبار، بی‌تا: ۲۴۵؛ مرسی، ۱۴۲۰: ۱۵-۱۹؛ ابوحسان، ۱۴۳۱: ۹۵-۹۸؛ مراغی، بی‌تا: ۳۶۰؛ مکی، ۱۴۲۷: ۳/۴۹۰-۴۹۳؛ خالدی، ۱۴۲۵: ۳۱۹؛ Stewart, 2004: 4/477.

۲-۳-۲. موافقان

در میان موافقان می‌توان از بزرگانی چون ابن سنان خفاجی، ابوهلال عسکری (۱۴۱۹: ۷۹-۸۰)، ابن اثیر جزری (بی‌تا: ۱/۲۱۰-۲۱۲) و یحیی بن حمزه علوی یمنی (۱۴۲۳: ۳/۱۲-۱۳) نام برد. این گروه به نوعی تفصیل بین فواصل قرآنی و سجع قائل‌اند و فواصل متمائل را از نوع سجع محمود و ممدوح دانسته و رابطه آن دو را از نوع عام و خاص من وجه می‌دانند و برخی از آیات سوره‌های طور، قمر، عادیات و... را به عنوان نمونه می‌آورند. ابن سنان می‌نویسد:

از مناسبت لفظی در جمله‌ها سجع و ازدواج است و آن همانندی حروف در مقاطع فصل‌هاست. گروهی از مردم از سجع و ازدواج کراهت دارند و برخی دیگر آن را نیکو دانسته و بسیار آن را به کار می‌برند. دلیل کسانی که کراهت دارند، چه بسا تکلف‌آمیز و ساختگی بودن آن است که سخن را ناخوشایند نشان داده، طراوت و شادابی کلام را از بین می‌برد و دلیل آنان که سجع را خوش داشته‌اند آن است که آن نوعی مناسبت بین الفاظ است که کلام را نیکو و آثار صنایع ادبی و هنری را در آن آشکار می‌سازد و اگر این گونه نبود در کلام خدا و رسول او و فصیحای عرب وارد نمی‌شد (خفاجی حلبی، ۱۴۰۲: ۱/۱۷۱).

در جواب باقلانی نیز گفته است:

گمان می‌کنم آنچه اصحاب ما را به نامیدن هر آنچه در قرآن است با عنوان فواصل فرامی‌خوانند، به طوری که حتی حروف همانند را نیز سجع نمی‌نامند، تمایل آنان به تزئین قرآن از وصفی است که برای سخن کاهنان و غیر آن‌ها استفاده می‌شده است و این، هدف از نام‌گذاری فواصل است. اما حقیقت آن چیزی است که ما ذکر کردیم؛ زیرا در مسجوع بودن و همچنین در عرض، صوت، عربی و تألیف بودن، فرقی بین مشارکت قرآن و غیر آن در کلام وجود ندارد و این همان چیزی است که مخفی

نبوده که محتاج به شرح و بیان باشد. به همین دلیل، تفاوتی میان فواصلی که حروف مقاطعش همسان است با سجع نیست (همان: ۱۷۴؛ ر.ک: زکشی، ۱۴۱۵: ۱۵۳-۱۵۴؛ معرفت، ۱۳۸۶: ۲۱۵-۲۱۶؛ حسناوی، ۱۴۰۶: ۱۱۲-۱۱۷ و ۱۳۹-۱۴۰؛ لاشین، ۱۴۰۲: ۷-۹ و ۱۶؛ بنت‌الشاطی، بی‌تا: ۲۵۳-۲۵۹؛ عامر، ۱۹۸۸: ۲۱۶؛ خضر، ۱۴۳۰: ۵۶؛ جعفری، ۱۳۷۶: ۲۳۸-۲۳۷/۵؛ مطعی، ۱۴۱۳: ۲۱۹-۲۲۳؛ حسناوی، ۱۴۰۶: ۱۹).

در اینجا نیز حرف ابن سنان کاملاً درست و منطقی است. سجع گرچه در قدیم توسط کاهنان به کار می‌رفت و در کلام آنان، معنا فدای لفظ می‌گردید، اما این سبک سخن مخصوص آنان نبود و دیگران نیز با سجعی که در آن، لفظ به پیروی از معنا بیاید، سخن می‌گفتند. در روایاتی که از حضرت رسول ﷺ و امیر بیان، علیؑ رسیده است، سجع را در صورتی زیبا می‌یابیم. امروز نیز علمای علم بیان و بلاغت، تسجیع را یکی از صنایع ادبی می‌دانند که برای زیبایی سخن مورد استفاده قرار می‌گیرد (ر.ک: علوی یمنی، ۱۴۲۳: ۱۲/۳-۱۳؛ ابن اثیر جزری، بی‌تا: ۲۱۰-۲۱۱؛ عامر، ۱۹۸۸: ۲۰۶).

در باره حروف مقطعه ابتدای سوره‌ها برخی بر این باورند که خداوند این حروف را در ابتدای تعدادی از سوره‌ها آورده تا به انسان‌ها بگوید قرآن که معجزه است و از هر نظر برترین و بهترین، و شما نمی‌توانید مانند آن را بیاورید، از همان حروفی که شما استفاده می‌کنید، به وجود آمده است. در اینجا نیز می‌توان ادعا کرد که خداوند از سجع (که بنا به نظر برخی، الفاظ در آن اصالت دارد) به گونه‌ای هنرمندانه استفاده کرده است که نه تنها زیبایی آن بیشتر و قابل مقایسه با سجع مورد استفاده بشر نیست، بلکه در این سخن معجزه‌گون، این الفاظ هستند که به تبعیت از معانی می‌آیند یا بهتر بگوییم، لفظ و معنا دوشادوش یکدیگر در میدان فصاحت و بلاغت گام می‌زنند.

البته قرآن فقط از این صنعت ادبی کلام عرب استفاده نکرده، بلکه از صنایع دیگری همچون تشبیه، کنایه، استعاره و... نیز به بهترین وجه ممکن بهره برده است و مگر غیر از آن است که زبان قرآن همان زبانی است که عرب با آن سخن می‌گفت، شعر می‌سرود، خطابه انشاد می‌کرد و احتیاجات خود را با آن برآورده می‌ساخت؟ قرآن همان زبان و کلمات را مورد استفاده قرار داد که عرب به کار می‌برد. چه اشکالی در بهره بردن از صنایع ادبی و بلاغی زبان آنان از جمله سجع وجود دارد؟ البته مشخص

است که قرآن هم در استفاده از این کلمات و جملات و تألیف آن‌ها در قالب سوره، و هم در بهره بردن از صنایع ادبی، معجزه است و غیر قابل تقلید. معجزه آن نیست که برای مردم قابل درک و فهم نباشد. بلکه در صورتی تحدی واقعی خواهد بود که مردم نسبت به آن آشنایی داشته و موضوع برای آنان ملموس باشد و آن را بفهمند. اگر غیر از این باشد و هیچ گونه شباهتی بین کلام مردم و کلام الهی نباشد، برای آنان قابل درک نبوده و تحدی نیز در مورد آن بی معنا می‌شود.

عرب معاصر پیامبر، همزمان با نزول قرآن ایشان را شاعر (انبیاء/ ۵، صافات/ ۳۶)، ساحر (سبا/ ۴۳) و کاهن (طور/ ۲۹؛ حاقه/ ۴۳) خوانده و مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند. آیا وجود این تهمت‌ها نشان‌دهنده شباهت ظاهری حدافلی بین قرآن با شعر و سجع نیست؟ به نظر می‌رسد که این تهمت‌ها بیانگر نوعی تشابه ظاهری و بیانی میان قرآن، سجع و شعر و همچنین فاصله قرآنی، قافیه شعر و سجع است. چیزی که هست، بزرگان فصاحت و بلاغت آن روز - چه اسلام می‌آوردند یا حتی وقتی اعراض می‌کردند- اعجاز قرآن را تشخیص می‌دادند (ر.ک: حسناوی، ۱۴۰۶: ۹۴-۹۵).

حقیقت این است که قرآن به زبان عربی و بر روش‌های آنان در کلام مانند ایجاز، اطناب، حذف، تکرار و... نازل شده و یکی از آن‌ها پدیده تسجیع است. پس قرآن آن را به گونه‌ای خاص به کار برد و به آن از نظر لفظی و دلالتی برتری بخشید (خضر، ۱۴۳۰: ۶۲).

خلاصه سخن آنکه گرچه عده‌ای وجود هر گونه سجعی را در قرآن انکار کرده‌اند، حقیقت امر آن است که قرآن همان گونه که از زبان عربی استفاده کرده و آن را به مرحله‌ای از عظمت و بلندی رسانده که تا ابد کسی را یارای هم‌آوردی با آن نیست، در استفاده از صنایع ادبی که عرب برای زیبایی و نیکویی کلام خود به کار می‌برد نیز مضایقه نکرده و آن‌ها را به بهترین وجه ممکن در کلام استفاده کرده است. یکی از این صنایع که زیبایی غیر قابل وصفی به قرآن بخشیده، وجود سجع در پایان آیات برخی از سوره‌هاست. آیاتی را که با حروف همانند و متحد پایان می‌یابند، می‌توانیم سجع در نظر بگیریم، اما به دلیل ملاحظاتی که از ابتدا مسلمانان درباره قرآن داشته‌اند، آن‌ها را سجع نمی‌نامیم و این در واقع امر، چیزی را عوض نمی‌کند.

نتیجه گیری

با توجه به بخش اول می توان گفت که قافیه یکی از اقسام فاصله به معنای عام لغوی است. اما فاصله اصطلاحی با قافیه هم عرض است. بدان علت که قافیه در پایان مقطع شعر به کار رفته که برای مردم شناخته شده بود، دانشمندان در تعریف فاصله آن را به قافیه تشبیه کرده اند. میان آن دو تفاوت هایی است؛ از جمله، قافیه در قرائت با حرکت پایان می یابد، اما فاصله با سکون. از دیگر تفاوت های مهم اینکه آنچه برای قافیه عیب محسوب می شود، در فاصله عیب نیست. به علت اینکه قرآن شعر را از پیامبر نفی کرده است، هیچ کس قافیه را در مورد قرآن به کار نبرده است. بخش دوم درباره رابطه فاصله و سجع است. بر اساس سخنان دانشمندان، سه حالت تباین، اتحاد، و عام و خاص من وجه را می توان تصور کرد. رابطه دوم قطعاً نمی تواند صحیح باشد. بسیاری از متکلمان به تباین معتقدند و فواصل را به دلیل تبعیت لفظ از معنا بلاغت، و سجع را به جهت پیروی معنا از لفظ عیب دانسته و وجود آن را در قرآن نفی کرده اند. در حالت سوم، بلاغیان فواصل قرآنی را به دو دسته تقاطع متمائل و متقارب، و سجع را نیز به دو نوع ممدوح که لفظ در پی معنا می آید و مذموم که لفظ تابع معناست، تقسیم می کنند. از دید این گروه، اشکالی ندارد که فواصل نوع اول یعنی مقاطع متمائل را از نوع سجع ممدوح معرفی نماییم. همین دو گروه در پاسخ سؤال «آیا در قرآن سجع هست؟» میدان دار هستند. گروه نخست، وجود هر گونه سجعی را در قرآن منکرند. اما گروه دوم معتقدند همان گونه که قرآن از زبان عربی استفاده کرده، از صنایع ادبی نیز که عرب برای زیبایی کلام خود بهره می برده، استفاده کرده است. سجع نیز یکی از صنایع ادبی است که باعث زیبا شدن سخن می گردد. از طرفی در قرآن نیز آیاتی را شاهدیم که با سجع تفاوتی نداشته و دارای همه ویژگی هایی هستند که برای سجع بر شمرده اند. پس هیچ منعی برای استفاده قرآن از سجع وجود ندارد. این دیدگاه به واقعیت نزدیک تر است. اما مسلمانان از نامیدن کل و جزء قرآن به چیزی که بشر برای سخن خود استفاده می کرده، ابا داشته و از نامیدن این گونه فواصل به نام سجع اجتناب می کنند، ولی این مسئله در واقع امر چیزی را عوض نمی کند. به عنوان یک پیشنهاد باید آیات سجع گونه را با بیان نوع آن در تألیفی دیگر بررسی کرد.

کتاب‌شناسی

۱. آهی، علی، قافیه در شعر فارسی (نقد و بررسی قافیه از آغاز تا امروز)، تهران، فصل پنجم، ۱۳۸۹ ش.
۲. ابن اثیر جزری، ضیاءالدین ابوالفتح نصرالله بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی موصلی، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، قاهره، دار نهضة مصر، بی‌تا.
۳. ابن اثیر جزری، مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی موصلی، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، بیروت، المكتبة العلمیه، ۱۳۹۹ ق.
۴. همو، جامع الاصول فی احادیث الرسول، بی‌جا، مكتبة الحلوانی، مكتبة الملاح، مكتبة دار البیان، ۱۳۹۰ ق.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمة ابن خلدون، بی‌جا، بی‌تا.
۶. ابن سیده المرسی، ابوالحسن علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق.
۷. ابن منظور افریقی مصری، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۸. ابوحسان، جمال محمود، الدلالات المعنویة لفواصل الآیات القرآنیة، عمان، دار الفتح، ۱۴۳۱ ق.
۹. ابوزهره، محمد، المعجزة الکبری القرآن، بی‌جا، دار الفكر العربی، بی‌تا.
۱۰. ازهری، ابومنصور محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۲۰۰۱ م.
۱۱. البرز، پرویز، گامی در قلمرو شعر و موسیقی، تهران، آثار، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب، اعجاز القرآن، قاهره، دار المعارف، ۱۹۹۷ م.
۱۳. بدوی، احمد احمد، من بلاغة القرآن، قاهره، نهضة مصر، ۲۰۰۵ م.
۱۴. بنت الشاطی، عائشة عبدالرحمن، الاعجاز البیانی للقرآن و مسائل ابن الازرق؛ دراسة قرآنیة لغویة و بیانیة، چاپ دوم، قاهره، دار المعارف، بی‌تا.
۱۵. بنی عطا، مالک محمد جمال، السجع فی العصر الجاهلی، جامعة مؤتة، ۲۰۱۱ م.
۱۶. تجلیل، جلیل، عروض و قافیه، تهران، سپهر کهن، ۱۳۷۸ ش.
۱۷. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم، هجرت، ۱۳۷۶ ش.
۱۸. حبیبی، فهد بن عبدالله، ری الظمان فی بیان القرآن، بی‌جا، بی‌تا.
۱۹. حسناوی، محمد، الفاصلة فی القرآن، چاپ دوم، بیروت، المكتبة الاسلامی، عمان، دار عمّار، ۱۴۰۶ ق.
۲۰. حسینی واسطی زبیدی، سیده محمد مرتضی بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الهدایه، بی‌تا.
۲۱. حموی (ابن حجة الحموی)، تقی‌الدین ابوبکر بن علی، ثمرات الاوراق فی المحاضرات، مصر، مكتبة الجمهورية العربیه، بی‌تا.
۲۲. همو، خزنة الادب و غایة الأرب، بیروت، دار و مكتبة الهلال، دار البحار، ۲۰۰۴ ق.
۲۳. خالدی، صلاح عبدالفتاح، اعجاز القرآن البیانی و دلائل مصدره الربانی، عمان، دار عمّار، ۱۴۲۵ ق.
۲۴. خرقانی، حسن، زیباشناسی قرآن از نگاه بدیع، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۲ ش.
۲۵. خضر، سید علی محمد، الفواصل القرآنیة؛ دراسة بلاغیه، چاپ دوم، بی‌جا، مكتبة الآداب، ۱۴۳۰ ق.
۲۶. خفاجی حلبی، ابومحمد عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان، ستر الفصاحة، بی‌جا، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۲ ق.
۲۷. رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تهران، علم، ۱۳۸۸ ش.
۲۸. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، بی‌جا، دار الکتب العربی، بی‌تا.

۲۹. رمّانی، علی بن عیسی، «النکت فی اعجاز القرآن»، ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن (للمرّانی و الخطّابی و عبدالقاهر الجرجانی)، چاپ دوم، قاهره، دار المعارف، ۱۳۸۷ ق.
۳۰. زجاج، ابواسحاق ابراهیم بن سری، معانی القرآن و اعرابه، بیروت، عالم الكتاب، ۱۴۰۸ ق.
۳۱. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، دوم، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۵ ق.
۳۲. سجستانی ازدی، ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دار الكتاب العربی، بی تا.
۳۳. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار الجیل، بی تا.
۳۴. همو، معتزک الاقران فی اعجاز القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۳۵. شفیع کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، چاپ چهارم، تهران، آگاه، ۱۳۷۳ ش.
۳۶. صالح، صبحی، مباحث فی علوم القرآن، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۷۷ م.
۳۷. همو، مباحثی در علوم قرآن، ترجمه محمدعلی لسانی فشارکی، تهران، احسان، ۱۳۷۹ ش.
۳۸. صعیدی، عبدالمتعال، بقیة الايضاح لتلخیص المفتاح فی علوم البلاغه، چاپ هفدهم، قاهره، مكتبة الآداب، ۱۴۲۶ ق.
۳۹. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چاپ چهارم، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، ۱۳۷۰ ش.
۴۰. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، قاهره، دار الحرمین، ۱۴۱۵ ق.
۴۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۲۰ ق.
۴۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۴۳. عامر، فتحی احمد، فکرة النظم بین وجوه الاعجاز فی القرآن الکریم، اسکندریه، منشأة المعارف، ۱۹۸۸ م.
۴۴. عبدالجبار، عبدالله و محمد عبدالمنعم خفاجی، قصة الادب فی الحجاز فی العصر الجاهلی، قاهره، مكتبة الکلیات الازهریه، بی تا.
۴۵. عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل، کتاب الصناعین، الكتابة و الشعر، بیروت، المكتبة العصریه، ۱۴۱۹ ق.
۴۶. عف، محمد بکر، المناسبة بین الفاصلة القرآنیة و آیاتها، دراسة تطبیقیة لسورتي مريم و طه، غزه، الجامعة الاسلامیه، ۱۴۳۰ ق.
۴۷. عقدائی، تورج، نواي شعر فارسی (عروض و قافیه)، تهران، زهد، ۱۳۷۹ ش.
۴۸. علوی یمنی، یحیی بن حمزة بن علی بن ابراهیم، الطراز لاسرار البلاغه و علوم حقائق الاعجاز، بیروت، المکتبة العنصریه، ۱۴۲۳ ق.
۴۹. عمری، احمد جمال، مباحث فی اعجاز القرآن الکریم، بی جا، مکتبة الشباب، ۱۹۸۲ م.
۵۰. غازی، محمود احمد، المدخل الوجیز الی دراسة الاعجاز فی کتاب العزیز، بیروت، دار البشائر الاسلامیه، ۱۴۳۱ ق.
۵۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۵۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، چاپ هشتم، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۲۶ ق.
۵۳. قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج بن ورد بن کوشاذ، المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل الی رسول الله ﷺ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۴. قطن، مناع، مباحث فی علوم القرآن، ریاض، مکتبة المعارف، ۱۴۱۳ ق.
۵۵. لاشین، عبدالفتاح، من اسرار التعبير فی القرآن الکریم، الفاصلة القرآنیة، ریاض، دار المریخ للنشر، ۱۴۰۲ ق.

۵۶. مالک بن انس، مؤطا الامام مالک، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۳ ق.
۵۷. مبرد، محمد بن یزید، الکامل فی اللغة و الادب، قاهره، دار الفكر العربي، ۱۴۱۷ ق.
۵۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، بی جا، بی تا.
۵۹. مراغی، احمد مصطفی، علوم البلاغة؛ البیان و المعانی و البديع، بی جا، بی تا.
۶۰. مرسى، کمال الدین عبدالغنى، فواصل الآيات القرآنية، اسکندريه، المكتب الجامعى الحديث، ۱۴۲۰ ق.
۶۱. مطعنى، عبدالعظيم ابراهيم محمد، خصائص التعبير القرآنى و سماته البلاغية، بی جا، مكتبة وهبه، ۱۴۱۳ ق.
۶۲. معرفت، محمدهادى، التمهيد فى علوم القرآن، قم، التمهيد، ذوى القربى، ۱۳۸۶ ش.
۶۳. مكى، جمال الدين محمد بن احمد بن عقيله، الزيادة و الاحسان فى علوم القرآن، امارات، مركز البحوث و الدراسات بجامعة الشارقة، ۱۴۲۷ ق.
۶۴. ملكيان، محمدباقر، بديع القرآن: دراسة حول المحسنات البديعية فى القرآن الكريم، تهران، اسوه، ۱۳۸۸ ش.
۶۵. موسى، محمد بن حسن بن عقيل، اعجاز القرآن الكريم بين الامام السيوطى و العلماء؛ دراسة نقدية و مقارنة، جده، دار الاندلس الخضراء، ۱۴۱۷ ق.
۶۶. نصّار، حسين، اعجاز القرآن: الفواصل، قاهره، مكتبة مصر، ۱۹۹۹ م.
۶۷. هاشمى، سيداحمد، جواهر البلاغة فى المعانى و البیان و البديع، چاپ سوم، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ۱۳۷۰ ش.
۶۸. هدايت، رضاقلی خان، مدارج البلاغه در علم بديع، شیراز، كتاب فروشى معرفت، ۱۳۵۵ ش.
۶۹. همایى، جلال الدين، فنون بلاغت و صناعات ادبى، چاپ هفتم، تهران، هما، ۱۳۷۰ ش.
۷۰. ياسوف، احمد، دراسات فنية فى القرآن الكريم، دمشق، دار المكتبى، ۱۴۲۷ ق.
۷۱. همو، زيانشناسى و اژگان قرآن، ترجمه سيدحسين سيدى، تهران، سخن، ۱۳۸۸ ش.
72. Fleisch, H., "Fāṣila" in: *Encyclopaedia of Islam*, Edited by: B. Lewis, Ch. Pellat & J. Schacht, Vol. II, Leiden, E. J. Brill, 1995.
73. Stewart, Devin J., "Rhymed Prose" in: *Encyclopaedia of the Qur'ān*, Edited by: Jane Dammen McAuliffe, Vol. 4: P-Sh, Boston-Leiden, Brill, 2004.

مدخل إلى علاقة الفاصلة مع القافية والسجع

□ محمّد علىّ مهديّ راد (أستاذ مشارك بيرديس فارابيّ التابعة لجامعة طهران)
 □ علىّ أصغر آخونديّ (طالب دكتوراه في فرع علوم القرآن والحديث بيرديس فارابيّ لجامعة طهران)

لقد شبّه البعض «الفاصلة القرآنيّة» بالقافية والسجع. أتمائل الفاصلة القافية والسجع؟ هذه المقالة بصدد دراسة العلاقة بين هذه المصطلحات الثلاثة، وما بينها من وجوه الشبه والافتراق. إنّ الفاصلة والقافية كلتيهما تقعان في خاتمة مقطع من الكلام، وتضفيان عليه إيقاعاً. والفرق أنّ عيوب القافية، لا تُعدّ عيوباً في الفاصلة. وتجلّت علاقات الفاصلة و السجع أيضاً على مرّ التاريخ في ثلاثة أشكال هي: التباين، والاتّحاد، والعموم والخصوص. ففي بداية البحوث القرآنيّة نفى علماء البلاغة وجود أيّ نوع من السجع في القرآن، ووصفوا الصلة بين القافية والفاصلة بالتباين. وهناك قلة قليلة يذهبون إلى علاقة الاتّحاد بينهما. وفي المقابل يعتبر الكثيرون من البلاغيّين أنّ الفواصل ذات الحروف المتماثلة تستوى مع السجع الممدوح الذي تتبع فيه الألفاظ المعاني. وهؤلاء يرون أنّه كما استفاد القرآن من اللغة العربيّة، استفاد من فنونها الأدبيّة أيضاً. إذن يمكن الإيمان بوجود السجع في القرآن.

المفردات الرئيسيّة: فاصلة الآيات، القافية، السجع، القرآن، البلاغة.